

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادله قائلین به جواز تقلید ابتدایی

ادله‌ی کسانی که قائل به عدم جواز تقلید ابتدایی از میت بودند را ملاحظه فرمودید که تماماً مخدوش و قابل مناقشه بود، حال ببینیم کسانی که قائل‌اند به اینکه تقلید ابتدایی میت جایز است، اینها چه ادله‌ای را دارند؟ که اینها هم ادله‌ی متعددی اقامه کرده‌اند، که باید اینها را هم ذکر و بررسی کنیم تا ببینیم آیا تام هست یا نه؟

دلیل اول: اطلاق ادله حجیت فتوا

اولین دلیل اینها اطلاق ادله‌ی حجیت فتوا است، آیات و روایاتی که دلالت دارد بر اینکه فتوای مجتهد حجیت دارد، اطلاق دارد و اثبات می‌کند که فتوای مجتهد مطلقاً، حیاً کان أم میتا حجیت دارد.

بنابراین گفته‌اند: اطلاق دلیل است بر اینکه تقلید ابتدایی میت جایز است، لذا بر حسب این اطلاق مجتهدی که الآن صار میتاً هم مشمول ادله‌ی حجیت فتوا است.

سه نظریه در اطلاق ادله حجیت فتوا

قبلاً راجع به این اطلاق بحث کرده و گفتیم که در اینکه آیا ادله‌ی حجیت فتوا و تقلید اطلاق دارد یا نه؟ سه نظریه وجود دارد؛ یک نظریه همین نظر کسانی است که گفته‌اند: ادله‌ی حجیت تقلید و فتوا اطلاق دارد.

نظریه دوم این است که این ادله فقط دلالت دارد بر اینکه فتوای مجتهد حی مشروعیت دارد، مثلاً گفته‌اند: این آیه شریفه نمل دلالت دارد بر اینکه فقیه منذر حی، اگر فتوایی داد باید بپذیریم، برای اینکه در آیه وجوب حذر دارد، که حذر در جایی است که فتوای مفتی و منذر حی باشد.

در نتیجه این گروه خواسته‌اند بگویند که این آیات و روایات که در باب تقلید و مشروعیت تقلید وارد شده، نافی است و حجیت فتوای میت را نفی می‌کند. مثلاً در آیه سؤال گفته‌اند: ظهور در این دارد که مسئول که اهل ذکر است باید حی باشد، چون از میت که نمی‌شود سؤال کرد.

نظریه سوم که قبلاً هم همین را اختیار کردیم، این است که آیه اصلاً نسبت به اینکه آیا فتوای مجتهد میت حجیت دارد یا نه؟ به

طور کلي ساکت است، نه اطلاقي در آيه شريفه وجود دارد که مثبت باشد، که حجيت فتواي ميت اثبات کند و نه در آن قرينه‌اي وجود دارد بر اينکه حجيت فتواي ميت را نفي کند.

آيه مثل آيه نفر، آيه سؤال و ادله تقليد، همه تنها بر یک چيز را دلالت دارد، که قول مجتهد حي مشروعيت و حجيت دارد و فتواي او جواز العمل دارد، مثل اينکه قبلاً مثال زده و مي‌گفتم: اگر کسي گفت: «اکرم العالم»، يعني کسي که بالفعل عالم است، اما گفته‌اند که به اين معنا نيست که اگر کسي عالم نبود، يا عالم بوده و بعداً عالم بودنش از بين رفته، ديگر وجوب اکرام ندارد.

در اينجا هم نهايت چيزي که اين آيات و روايات دلالت دارد، اين است که فتواي مندر حي مشروعيت و حجيت دارد، اما نسبت به ميت ساکت است.

قبلاً هم اين را عرض کرديم و الآن هم در مقابل اين دليل همين را بيان مي‌کنيم، و لذا نه کساني که گفته‌اند: تقليد ابتدائي ميت جايز نيست و نه کساني که گفته‌اند: تقليد ابتدائي ميت جايز است، هيچ کدام به اين آيات و روايات و اطلاق ادله‌ي تقليد و ادله حجيت فتواي مفتي نمي‌توانند تمسک کنند و اين ادله نسبت به مورد ميت ساکت است.

دليل دوم: سيره عقلايه

دليل دوم اين است که گفته‌اند: سيره عقلايه بر اين قائم است که فرقي بين فتواي حي و فتواي ميت نيست. اصلاً شايد مهم‌ترين دليل کساني که گفته‌اند: تقليد ابتدائي ميت جايز است، همين سيره‌ي عقلايه باشد.

اينها گفته‌اند: در ساير علوم و ساير موارد، عقلاء به آراء صاحبان علوم عمل و اعتناء مي‌کنند و فرقي نمي‌گذارند که اين صاحب رأي حي است يا ميت، به عبارت ديگر ملاک عقلاء رجوع جاهل به عالم است، نه رجوع جاهل به عالم حي، بلکه عقلا مي‌گويند: جاهل بايد به عالم رجوع کند، مطلقاً، چه عالم حي باشد چه ميت.

همين سيره‌ي عقلايه را هم به عنوان يکي از ادله مشروعيت تقليد آورديم، که مي‌گويم اين سيره‌ي عقلايه اطلاق دارد و در آن فرقي بين فتواي حي و ميت نيست.

در اينجا در اينکه در ما نحن فيه، يعني در مسئله‌ي تقليد و رجوع به فتواي ميت، آيا اصلاً سيره‌ي عقلايه داريم يا نه؟ بحث واقع شده و بر فرض که در ما نحن فيه سيره‌ي عقلايه باشد، آيا مجرد یک ارتکاز عقلايه است يا نه؟

در اينجا اين هم مورد دقت واقع شده که بر فرض اينکه سيره‌ي عقلايه مسلمي هم در ما نحن فيه داشته باشيم، گفته‌اند: «هذه السيره مردوعة» و رد شرعي از اين سيره داريم و سيره عقلاء در صورتي معتبر است که رد شرعي نداشته باشيم.

مراد از سيره عقلايه در ما نحن فيه

اين بحث را دقت بفرماييد، که بحث مفيد است و در جاهاي ديگر فقه هم قابل استفاده است، که کساني که به اين دليل استدلال کرده‌اند مرادشان چيست؟ آيا خواسته‌اند بگويند: همان طور که در ساير علوم سيره‌ي عقلايه بر رجوع به عالم ميت داريم و در آن رجوع، بين اينکه آن عالم حي باشد يا ميت فرقي نمي‌گذارند، در خصوص ما نحن فيه هم چنين سيره‌اي داريم، يعني سيره عقلاء بر اين بوده که اصلاً از اول در رجوع به مفتي بين اينکه آن مفتي حي باشد يا ميت فرقي نمي‌گذاشتند؟ آيا چنين چيزي مقصودشان هست؟

در موارد دیگر، مثلاً در معاملات می‌گوییم: سیره‌ی عقلانیه بر عدم لزوم معامله یا بر لزوم معامله است، که سیره را در خصوص همان مورد متنازع فیه و محل خلاف می‌آوریم و می‌گوییم: در اینجا سیره وجود دارد.

در اینجا اگر بخواهیم بگوییم که کاری به شرع نداریم، سیره‌ی عقلانیه در سایر علوم بر این است که بین میت و حی فرق نمی‌گذارند، اگر چنین چیزی باشد، چه فایده‌ای برای ما نحن فیه دارد؟ باید یک سیره‌ی عقلانیه در ما نحن فیه داشته باشیم، و الا اینکه مثلاً بگوییم: در علم طب سیره‌ی عقلانیه بر این است که فرقی بین حی و میت نمی‌گذارند، چگونه می‌تواند اثبات کند، که در تقلید هم باید همین طور باشد؟

اصلاً اگر کسی چنین چیزی را بخواهد ادعا کند، این نمی‌تواند دلیل بر مدعا واقع شود، پس باید این سیره‌ی عقلانیه‌ای که ادعا شده را در وادی تقلید و در ما نحن فیه بیاوریم، یعنی اگر کسی بخواهد استدلال کند، باید بگوید: سیره‌ی عقلانیه قائم است بر اینکه فرقی بین رجوع به مجتهد حی و مجتهد میت نیست.

نقد و بررسی سیره عقلانیه

حال که چنین سیره‌ی عقلانیه‌ای را ادعا کرده‌اند، باید ببینیم که از نظر صغروی آیا چنین سیره‌ای داریم یا نه؟ از نظر صغروی آیا عقلاء در طول زمان برایشان رجوع به فتوای مجتهد حی یا میت فرقی نمی‌کرده است؟

ظاهراً این است که چنین سیره‌ای از جهت صغروی اصلاً واقع نشده است، این کتب فتواییه و رساله‌های عملیه که الآن هست، در گذشته این چنین نبوده، که بگوییم: شیخ طوسی (ره) یک رساله عملیه داشته و عقلاء به همان فتاوا عمل کرده‌اند، معمولاً تنها متون کتب حدیث بوده، اینطور نیست که بگوییم از صدر اول این فتاوا بوده و بعد علماء که از دنیا می‌رفتند، دیگران به همان فتاوا عمل می‌کردند تا به زمان ما برسد.

اصلاً در تحقق چنین سیره‌ی عقلانیه‌ای اشکال وجود دارد و چنین سیره‌ی عقلانیه‌ای نداریم، که بگوییم: سیره عقلاء جاری است بر اینکه به مجتهد میت رجوع می‌کردند، همان طور که به مجتهد حی رجوع می‌کردند.

رفع اشکال مذکور با استدلال به وجود ارتکاز و ملاک سیره عقلاء در ما نحن فیه

مگر اینکه کسانی که به این دلیل استدلال کرده‌اند، اینطور بگویند که در اینجا روی ملاک یا ارتکاز عقلاء پیش آمده و بگوییم: ملاک عقلاء یا حکم عقل بر این است که جاهل به عالم رجوع می‌کند، درست است در ما نحن فیه عمل و بنای عملی عقلاء برای ما ثابت نیست، تا بگوییم سیره عقلانیه داریم، ولی ملاکش که رجوع جاهل به عالم می‌باشد در ما نحن فیه هست و در این ملاک فرقی نمی‌کند که آن عالم حی باشد یا میت.

یا اگر حرف از ملاک هم نزدیم، بگوییم که ارتکاز عقلاء بر این است، یعنی ولو در ما نحن فیه یک سیره‌ی عملیه از جانب عقلاء نداریم، برای اینکه ظهور سیره در مقام عمل و بنای عملی عقلاست، اگر چیزی اصلاً مورد عمل واقع نشده، نمی‌توانیم بگوییم که سیره و بنای عملی عقلاء بر چنین عملی است، لذا بگوییم که درست است که در ما نحن فیه چنین بنای عملی نداریم، اما ارتکاز عقلایی بر این است، که فرقی بین مجتهد حی و مجتهد میت نمی‌کند.

اولاً اگر مسئله، مسئله‌ی ملاک یا ارتکاز شد، لون و رنگ دلیل عوض می‌شود، یعنی تا به حال در دلیل دوم می‌گفتیم: «الدلیل الثاني التمسک بالسيرة العقلائية»، اما اگر مسئله ملاک یا ارتکاز را مطرح کردیم، جهت دلیل عوض می‌شود.

ثانیاً در خود سیره عملیه عقلاء گفته‌اند: چون این عمل در مرثا و منظر معصوم (علیه السلام) بوده، همین مقدار که شارع ردع نکرده کافی است، اما اگر ملاک حکم عقل یا ارتکاز را گفتیم، در ارتکاز، اگر مجرد ارتکاز عقلایی باشد، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که عدم ردع شارع در آن کافی است، بلکه برای ارتکاز عقلایی حتماً نیاز به امضای صریح شارع است، یعنی اگر شارع در جایی تصریح کرد که این ارتکاز عقلایی مورد قبول من است، سمعاً و طاعه، اما در ارتکازات عقلائیه نمی‌توانیم عدم ردع شارع را کافی بدانیم.

اما در مورد حکم عقل، که در اینجا باید بین عقل و عقلاء فرق بگذاریم، اگر قائل بگویید: عقل می‌گوید: در رجوع جاهل به عالم فرقی نیست، لذا در همه علوم یا در علومی که احتمال می‌دهیم برای ظنی که برای مجتهد حاصل می‌شود دخالت داشته باشد، قائل به عدم فرق است، این اطلاق که بگوییم: از جهت عقل، یک ملاک عمومی و مطلق دارد، ثابت نیست و در اینجا دیگر مسئله حجیت را عقل قبول نمی‌کند.

بنابراین اگر مسئله به ملاک یا ارتکاز برگردد، اشکالاتش همین مواردی بود که عرض کردیم.

ممکن است که شارع در شرعیات برای ظن مجتهد اعتبار خاصی را قائل شده باشد، همان حرفی که مرحوم مقدس اردبیلی (ره) می‌زد، که این ظن برای کسی که اهلیت آن را دارد حجیت است، ولی کسی که اهلیت ندارد نه، لا اقل در محدوده‌ی شرع، به حصول این ظن احتمال اعتبار نمی‌دهیم، که همین احتمال جلوی حکم عقل را در اینجا می‌گیرد.

کلام مرحوم خوئی (ره) در اشکال بر این سیره عقلائیه

اینجا در فرمایشات مرحوم خوئی (ره) در تنقیح این مطلب وجود دارد که این سیره عقلائیه مردوعه، برای اینکه اگر سیره بر این باشد، که فرقی بین حی و میت نیست، به ضمیمه‌ی اینکه تقلید اعلم را لازم بدانیم، لازمه‌اش این است که بگوییم: از زمان شروع غیبت کبری الی الآن، چون می‌دانیم که مجتهدین با هم اختلاف نظر دارند و می‌دانیم که اختلاف رتبه هم دارند، لذا می‌دانیم که یکی از اینها اعلم است، پس باید از یکی از اینها تقلید کرد و این برخلاف ضرورت مذهب امامیه است.

تعبیرشان این بود که اگر این گونه باشد، لازمه‌اش این است که ائمه (علیهم السلام)، ائمه سیزده گانه بشوند و این برخلاف ضرورت مذهب است.

لذا از این بیان خواسته‌اند استفاده کنند که این سیره مردوعه است، یعنی اگر عقلاء هم سیره‌شان بر این باشد که فرقی بین حی و میت در جمیع علوم نیست و بناء عملی‌شان هم بر همین باشد، باز می‌گوییم: این سیره عقلائیه ردع شده، چون مستلزم یک چنین تالی فاسدی است.

نقد و بررسی کلام مرحوم خوئی (ره)

حال می‌خواهیم ببینیم که آیا این بیان درستی هست یا نه؟ قبلاً در جواب مرحوم اردبیلی (ره) گفتیم که چه اشکالی دارد، اگر

انسان تشخیص داد که یکی از اینها اعلم است، از او تبعیت کند و اگر هم تشخیص نداد، عقل می‌گوید: مخیر است و این تالی فاسدی ندارد.

آیا عامه که به ائمه اربعه و فتاوی‌شان عمل می‌کنند، می‌گویند که خلفا از خلفای اربعه، خلفای ثمانیه می‌شود، آیا چنین چیزی لازم می‌آید؟ اصلاً این چه ارتباطی با مسئله‌ی امامت دارد، اگر فرضاً از بعد از غیبت تا به حال یک مجتهد بیشتر نداشتیم، چه می‌فرمودید؟ می‌گفتید که از همین یک مجتهد باید تقلید کرد، بدون اینکه لازم بیاید که ائمه (علیهم السلام)، ائمه سیزده گانه بشود، بدون اینکه خلاف ضرورت مذهب لازم بیاید.

پس اینکه بگوییم: اینهایی که سیره‌ی عقلائیه را از جهت صغروی پذیرفته‌اند، ولی فرموده‌اند که شارع این سیره را رد کرده، این درست نیست.

عدم ردع این سیره با اجماع

بعضی از بزرگان گفته‌اند که اگر هم سیره را بپذیریم، این سیره «مردوعه بالاجماع»، این فرمایش هم فرمایش درستی نیست، قبلاً نظرات فقها را از زمان شیخ مفید (ره) بررسی کردیم و ملاحظه فرمودید که نه قول به عدم جواز در نزد امامیه اجماعی است و نه قول به جواز در نزد عامه اجماعی است، بلکه در هر دو محل خلاف است، لذا اگر با اجماع بخواهیم سیره عقلائیه را رفع کنیم، این هم نمی‌شود.

عدم رادعیت ادله حجیت فتوا

مرحوم آقای حکیم (ره) در مستمسک فرموده‌اند: این طور می‌گوییم که در جایی که بین فتوای میت و حی اختلاف باشد، در اینجا اصلاً ادله‌ی حجیت، فتوای میت را نمی‌گیرد، بلکه آن متخالفینی را شامل می‌شود که هر دو حی باشند.

این فرمایش هم درست نیست، چون بحث در صورت مخالفت نیست، بلکه می‌خواهیم حتی در صورت موافقت ببینیم که به قول میتی که قولش هم موافق با احیاست می‌توانیم استناد کنیم یا نه؟

بنابراین آنچه که به سیره در اینجا می‌شود اشکال کرد، این است که اولاً این سیره را به عنوان یک بنای عملی در ما نحن فیه نداریم، که بگوییم عقلاء در مسائل شرعی و در باب تقلید، برایشان حی و میت فرق نمی‌کند، همچنین گفتیم که چنین چیزی نداریم که به ملاک یا ارتکاز برمی‌گردد، که اشکالات آنها را هم عرض کردیم.

این هم دلیل دوم، پس تا اینجا دلیل اول و دوم اینها بر جواز تقلید میت ناتمام بود و دلیل سومی دارند که استصحاب است، که پیش مطالعه کنید، که ببینیم آیا درست است یا نه؟

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ